

## نگاهی نو به تلازم حق و تکلیف در حقوق اسلام و حقوق بشر

دکتر حامد رستمی نجف‌آبادی<sup>۱</sup>، حبیب صادقی<sup>۲</sup>، وحید زارع<sup>۳</sup>

### چکیده

بررسی تمام ابعاد و جوانب حق و تکلیف، خود به تنهایی مجالی وسیع می‌طلبد. خاصه آن‌که درصدد بررسی تطبیقی دو عنوان نیز بوده و به علاوه که در دو حوزه حقوق گسترده‌ی اسلام و حقوق نوین و پیر چالش بشر، از تلازم و تضایف آن‌ها سخن به میان آوریم. با این حال، در این مقاله، سعی بر آن است تا با تعیین حدود معنای حق در لغت و اصطلاح، این نتیجه حاصل شود که بسیاری از حقوق مطرح شده در مباحث حقوق بشر، از نوع جوازهای حکمی در حقوق اسلام به شمار می‌رود. می‌توان ادعا کرد حق از آثار حکم به شمار می‌رود و باید این گوناگونی را در انواع حکم جستجو کرد. از دقت در نظریات ارایه شده در حوزه حق و تکلیف در این نوشتار که هر کدام پاره‌ای از واقعیت را به همراه دارد، می‌توان به این نتیجه رسید که بین حق و تکلیف همواره تلازم وجود دارد.

واژگان کلیدی: حق، حقوق اسلام، حقوق بشر، تکلیف، تلازم.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

<sup>۱</sup> دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه مذاهب اسلامی و مدرس دانشگاه مذاهب اسلامی

[h.rostami1365@gmail.com](mailto:h.rostami1365@gmail.com)

<sup>۲</sup> دانشجوی دکتری فقه و حقوق اسلامی دانشگاه ارومیه (نویسنده مسئول)

[Sadeghi.habib57@gmail.com](mailto:Sadeghi.habib57@gmail.com)

<sup>۳</sup> کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشگاه تهران

## مقدمه

در این نوشتار از مبانی حق در حقوق اسلام و حقوق بشر سخن به میان آمده و به نظر می‌رسد تفاوت بنیادین بین مبانی حق در اسلام و حقوق بشر وجود داشته باشد، چرا که در نهایت، مبانی حق در اسلام به خالق منتهی می‌شود و در حقوق بشر، به انسان؛ و از آنجایی که قوانین و دستورات شارع در مجموعه‌ای تحت عنوان دین جمع شده، به این سؤال که «آیا دینداری حق است یا تکلیف؟» مختصراً پاسخ داده و به برداشت نادرست تکلیف‌مداری ادیان به نحو مطلق پاسخ داده است. با این همه وقتی سخن از تلازم حق و تکلیف در حقوق مزبور می‌شود، به ناچار باید بین دو مقام، قایل به تفکیک شد. در مقام اول، یعنی ارتباط انسان با خالق جهان هستی به سختی می‌توان سخن از تلازم حق و تکلیف راند. خاصه آنکه خالق هستی را حق مطلق نام نهاده و در نتیجه بار کردن تکلیف از سوی مخلوق بر دوش خالق امری بس غریب می‌نماید. با این همه تکلیف خالق در ارائه و نشان دادن راه با توجه به قبح عقاب بلا بیان امری فرعی تلقی می‌گردد. اما در ارتباط با مقام دوم یعنی ارتباط بین انسانها (شهروندان)، بدون تردید می‌توان به تلازم حق و تکلیف قایل شد؛ چرا که سخن گفتن از حقی که در برابر آن تکلیفی وجود نداشته باشد، بسیار سخت و دشوار است؛ حال تکلیف ثبوتی باشد یا سلبی. در ادامه به فرق حق با توان اجرای آن اشاره گردیده و بیان شده که لازمه‌ی هر حق آن است که مکلف توان اجرای آن را داشته باشد. در نتیجه نباید بین حق و توان اجرای آن قائل به این همانی شد و نهایت اینکه به نظریات رایج در ارتباط با تلازم حق و تکلیف پرداخته و از نظریه تلازم مطلق حق و تکلیف در حوزه‌ی حقوق شهروندان در اسلام و حقوق بشر دفاع شده است.



## ۱- حق

ارائه‌ی تعریف دقیق و جامع از حق با توجه به ماهیت پیچیده‌ی آن امر آسانی نیست. لیکن در این مقاله از معانی فلسفی، کلامی، اخلاقی و... که برای آن ذکر شده صرف نظر و صرفاً به معنای فقهی و حقوقی آن بسنده می‌کنیم.

### ۱-۱- مفهوم لغوی

واژه حق مصدر فعل «حق-یحق» ثابت، خلاف باطل، عدل، سزاوار، نامی از نام‌های بارتعالی، بکار رفته است.<sup>۱</sup> از میان معانی ذکر شده برای حق، معنای «ثبوت» حقیقی بوده و سایر معانی باتوجه به کاربردها از واژه‌ی حق اخذ شده است. اصل عربی حق به معنی «حکم» است چیزی که از سوی خدا مقرر گردیده اعم از حقی که به نفع من است و یا حقی که رعایت آن بر من واجب است.<sup>۲</sup> معادل انگلیسی حق «right» به معنی امتیاز و چیزی که فرد مستحق آن است، می‌باشد.

### ۱-۲- مفهوم اصطلاحی

درباره‌ی مفهوم حق در اصطلاح، تعاریف زیادی صورت گرفته است و از آنجایی که حق از جنبه‌های اخلاقی، سیاسی، فلسفی، و حقوقی می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد، در این مقاله، از میان تعریف‌ها مفهوم حقوقی و فقهی آن مد نظر است و از بررسی مفهوم حق در حوزه‌ی اخلاق، فلسفه و... با نگاه گذرا چشم پوشی می‌نماییم.

در حقوق اسلام حق به توانایی خاص که برای کسی یا کسانی نسبت به چیزی یا کسی اعتبار شده است و به مقتضای آن توانایی می‌تواند در آن کس یا چیز تصرف نماید و یا بهره

<sup>۱</sup> (جوهری، ۱۴۱۹: ۱۴۶۲-۱۴۶۰ / زبیدی، ۱۴۱۴: ۸۳-۷۹ / فیروزآبادی، ۱۴۱۷: ۱۱۶۲ / تهنوی، ۱۹۹۲: ۶۸۲ / دهخدا، ۱۳۷۷: ۹۱۴۳)

<sup>۲</sup> (گرچی، ۱۳۸۷: ۷۹)

<sup>۳</sup> (موحد، ۱۳۸۱: ۵۲)

ای بگیرد، یاد شده است. کسی که توانایی برای او اعتبار شده صاحب حق «ذوالحق یا من له الحق» کسی که صاحب حق، این توانایی را نسبت به او دارد «من علیه الحق»<sup>۱</sup> از دقت در تعاریف فقهی و حقوقی حق می توان به این نتیجه دست یافت که حق در فقه و حقوق در دو معنا بکار رفته است: یکی معنای توانایی و اقتدار قانونی (حکم تکلیفی) و دیگر به معنای امتیاز یا نفع حمایت شده (حکم وضعی). که در همه تعاریف ذکر شده مفهومی اعتباری تلقی شده که منشا انتزاع عینی و واقعی دارد. بنابراین در مباحث فقهی و حقوقی حق بیشتر ناظر به حق های اعتباری و مجعوله است و از حق های تکوینی تحت عنوان حق به معنای حقوقی نام برده نمی شود بلکه در معنای عام حکم (اباحه) است. حق در مفهوم سیاسی ارتباط تنگاتنگی با حق در مفهوم حقوقی دارد و این ارتباط ناشی از جایگاه تاریخی آن است چرا که از جمله مباحث بنیادین در فلسفه حقوق آن است که حقوق، مبنای دولت است یا به عکس؟ اگرچه در این مفهوم حق به معنای عام بکار گرفته شده لیکن در علوم سیاسی نیز حق به قدرت یا امتیاز تعبیر شده است<sup>۲</sup> و عالی ترین مصداق آن در "حق حاکمیت" تبلور یافته است. در اینجا نیز مقصود از حق، امتیاز یا اقتداری است که به موجب آن، احکام دستورات حکمران نسبت به زیر دستان برتری می یابد.

در آثار حکمای اسلامی حق، در هشت معنا بکار رفته است<sup>۳</sup> که از میان معانی بکار گرفته شده تنها معنای اختصاص است که با معنای حقوقی و فقهی ارتباط برقرار می کند.

در قرآن کریم اگرچه واژه ی حق و مشتقات آن بیش از ۲۴۷ بار رفته است که تنها در موارد اندک معنای حقوقی دارد<sup>۴</sup> و در سایر موارد معنای غیر حقوقی دارد: از جمله حق در معنای اخلاقی<sup>۵</sup>.

<sup>۱</sup> (گرجی، ۱۳۸۷: ۷۹).

<sup>۲</sup> (فرهیخته، ۱۳۷۷: ۳۵۲ و آقا بخشی ۱۳۷۹: ۵۱۱ و نبویان، ۱۳۸۸: ۳۷).

<sup>۳</sup> (رمضانی، ۱۳۹۰: ۲).

<sup>۴</sup> (بقره، ۲: ۲۸۲).

<sup>۵</sup> (انعام، ۶: ۱۴۱).



### ۱-۳- اقسام حق

قبل از بررسی اقسام حق به نکته ای در خور تأمل اشاره می‌کنیم و آن تفاوت بین «حق بودن» و «حق داشتن» است. در متون گاهی به واژه «حق بودن» برمی‌خوریم؛ این واژه دارای بار اخلاقی و ارزشی است که در مقابل «حق بودن»، «باطل بودن» به کار می‌رود. مقصود از حق بودن یعنی «درست و مطابق واقع بودن» و مقصود از ناحق و باطل بودن یعنی «نادرست و خلاف واقع بودن». وقتی می‌گوئیم فلانی بر حق است به این مفهوم است که گفته یا جایگاه او مطابق واقع و درست است اما در مفهوم دیگری واژه‌ی «حق داشتن» آمده که دارای مفهومی حقوقی و مربوط به سده‌های اخیر است که انسان از مسیر تکلیف‌گرایی محض، به تدریج خارج شده است و برایش امتیازات و اقتدار قائل شده‌اند. در دوران معاصر واژه «حق داشتن» که مقصود همان توانایی و امتیاز خاص می‌باشد در مقابل «حق نداشتن» به کار می‌رود و وقتی گفته می‌شود فلان شخص حق نفقه دارد یعنی توانایی دریافت آن را دارد. عبارتی امتیاز دریافت نفقه را دارد. این معنای حق در این مقاله، مورد نظر است اگر چه معنای عامی را در بر می‌گیرد که شامل اقسام حقوق، اعم از حقوق طبیعی تا حقوق موضوعه می‌شود.

#### ۱-۳-۱- حق اعلامی و حق تأسیسی

در این تقسیم‌بندی حق اعلامی شامل حقوقی است که از قبل وجود داشته و قانون‌گذار در صدد بیان و حمایت از آن برآمده است از این گونه حق به حقوق طبیعی هم یاد می‌شود. اما در مقابل برخی حقوق هستند که قانون‌گذار در صدد ایجاد آنها برآمده و از قبل وجود نداشته‌اند. از قسم اول می‌توان به غالب حقوق مندرج در اعلامیه‌ی حقوق بشر و از قسم دوم می‌توان حق بر توسعه نام برد.

### ۱-۳-۲- حق من و حق بر من

تقسیم بندی دیگر را می توان عبارت اخرای حق و تکلیف دانست. با این حال به نظر می رسد اینگونه تقسیم بندی ناشی از خطای ذهن است. لیکن این کاربرد از حق در «رساله الحقوق» منسوب به امام سجاد (ع) به چشم می خورد که گرچه از یک رشته حقوق سخن رانده لیکن در واقع همه آنها جزء تکالیف است<sup>۱</sup> نهایتاً این تقسیم بندی را نمی توان از جمله اقسام حق به شمار آورد چرا که شرایط قسیم و مقسم در آن به چشم نمی خورد.

### ۱-۳-۳- حق الله و حق الناس

این تقسیم به لحاظ «صاحب حق» است. در قسم اول مقصود حقوقی است که به خداوند به عنوان خالق تعلق می گیرد و اعمال و اسقاط آنها در دست اوست. در حقوق معاصر با اندکی مسامحه و نه به نحو مطلق آنها را تحت عنوان حقوق عمومی نام می برند و در قسم دوم مقصود حقوقی است که به مردم تعلق می گیرد و اعمال یا اسقاط آنها با خود مردم است. از حق الله می توان به نماز، روزه و حق حیات و نظم عمومی و از حق الناس می توان به حق قصاص و حق آزادی و حق امنیت اشاره نمود.

### ۱-۳-۴- حق تکوینی و حق اعتباری

مقصود از حق تکوینی، اختصاصی است که از جهت تکوینی به یک موجود اختصاص داشته باشد مثل حق ملکیت خداوند بر عالم. اما مقصود از حق اعتباری، مقصود حقوقی است که امری نه از جهت تکوینی که به سبب وجود اغراض خاص به آن موجود، اعتبار می شود مثل حقوق رایج در حوزه‌ی اخلاق، حقوق و سیاست.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> (موحد، ۱۳۸۱: ۵۲)

<sup>۲</sup> (نبویان، ۱۳۸۷: ۱۳۵)



### ۱-۳-۵- حق عینی (نوعی) و حق شخصی

حق عینی مجموعه قواعد و معیارهای برای نظم و آسایش مادی و معنوی جامعه و تنظیم روابط بین افراد و نیز میان افراد و جامعه که برای همگان ایجاد حق و تکلیف می کند. در اسلام از آن به «احکام» یاد می شود. در مقابل حق شخصی که مجموعه حقوق، آزادی‌ها و امتیازات و توانایی‌های هر فرد در مقابل دیگران داراست و افراد دیگر مکلف به رعایت آن می باشند در اسلام تحت عنوان «حقوق» از آن یاد می شود.

### ۱-۴- ویژگی های حق

بطور خلاصه و مختصر می توان از ویژگی حق چنین یاد کرد:

الف) قابلیت اسقاط، اعراض ان از طرف اشخاص «لکل ذی حق ان یسقط حقه»

ب) قابلیت نقل و انتقال ان به اسباب قهری و اداری،

ج) امکان تعهد به سلب

با این حال این معیارها و ضوابط مطلق نبوده و چه بسا حقوقی که قابلیت انتقال یا اسقاط را دارا نباشند و برخی از آنها تحت عنوان حکم یاد می کنند: مثل حق ولایت، حق استمتاع<sup>۱</sup>.

### ۱-۵- حقوق اسلام

دین اسلام که تنها دین نزد خداوند است به دلیل جامعیت خود، احکام کامل و سعادت بخش برای نوع بشر، به ارمغان آورده است. این احکام توسط متخصصان امر از لابلای منابع اسلامی استخراج و در اختیار متشرعین قرار داده شده است. بنابراین حقوق اسلامی مجموعه کاملی از قوانین و مقررات الهی در ارتباط با مکلفین است. این احکام هم جنبه فردی را شامل شده و هم جنبه اجتماعی را. هم به بیان رابطه فرد با خالق پرداخته و هم به بیان ارتباط افراد با یکدیگر (شهروندان). از جمله اوصاف این حقوق می توان به: هماهنگی با طبیعت، فطرت و

<sup>۱</sup> (محقق داماد، ۱۳۸۰: ۲۸۸ و کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۴۲۰، گرجی، ۱۳۸۷: ۱۵۸ و مطهری، ۱۴۰۳: ۲۲۳)

آفرینش انسان، تساوی و اختلاف بر اساس مصالح و طبیعت انسان، انسجام و پیوند، استمرار و ثبات، حفظ منافع عمومی، سهله و سمحه بودن، جامعیت می توان اشاره نمود.<sup>۱</sup>

#### ۱-۶- حقوق بشر

بررسی حقوق بشر از جنبه های مختلف امکان پذیر است لیکن در یک تعریف ساده ، می توان از حقوق بشر به عنوان اساسی ترین و ابتدایی ترین حقوق نام برد که هر فرد به طور ذاتی، فطری و به صرف انسان بودن از آن بهر مند می شود. در تعریف حقوقی از حقوق بشر، به مجموعه امتیازات متعلق به افراد یک جامعه و مقرر در قوانین موضوعه که افراد به اعتبار انسان بودن و در روابط خود با دیگر افراد جامعه و با قدرت حاکم با تضمین و حمایت های لازم از آن برخوردار می باشند اطلاق می شود.<sup>۲</sup>

این حقوق از ویژگی هایی همچون: جهان شمولی، سلب ناشدنی، انتقال ناپذیری، تفکیک ناپذیری، عدم تبعیض و برابر طلبی، برخوردار است و از جمله حقوق اساسی مندرج در اعلامیه ی حقوق بشر می توان به: حق حیات، حق آزادی بیان، منع برده داری، منع شکنجه، حق برخورداری از یک محاکمه منصفانه، آزادی فکر، عقیده و مذهب، امنیت، حقوق اقشار مختلف چون کودکان، زنان، حقوق اقلیتها، حقوق اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی اشاره نمود.<sup>۳</sup>

#### ۲- حکم

در لغت به معنی باز داشتن، نگاه داشتن و مهار کردن امر، اجازه و فتوا است.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۶: ۳۸۴)

<sup>۲</sup> (هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۲)

<sup>۳</sup> (هاشمی، ۱۳۸۴: ۲۷۶)

<sup>۴</sup> (راغب اصفهانی، ۱۴۱۸: ۱۲۷)



اما در اصطلاح به مقرراتی اطلاق شده که شارع مقدس برای موضوعات مختلف وضع نموده است. اوامر و نواهی قانون گذار که به طور مستقیم کاری را مباح، واجب یا ممنوع می سازد یا آثار خاصی از نظر حقوقی بر اعمال اشخاص بار می کند.<sup>۱</sup>

احکام از جهات مختلف تقسیم بندی شده اند از آن جمله است: تقسیم حکم به تکلیفی (واجب، حرام، مباح، مکروه و مستحب) و وضعی (ملکیت، زوجیت، سببیت و...)، حکم تأسیسی (شارع یا مقنن) و امضایی (تایید عرف)، حکم مولوی و ارشادی، حکم واقعی و ظاهری که حکم واقعی خود به واقعی اولی و واقعی ثانوی قابل تقسیم است، حکم خصوصی و عمومی و احکام خصوصی شخصی و غیر شخصی تقسیم شده اند.<sup>۲</sup>

### ۳- تکلیف

تکلیف مصدر باب تفعیل است که در لغت به معنی «چیزی را از کسی خواستن که در آن رنج باشد، به رنج افتادن، بارکردن، گردن کسی گذاشتن، رسیدن به سن بلوغ و رشد، مصادره و مالیات غیر مستمر» آمده است.<sup>۳</sup>

معادل انگلیسی آن (obligation or duty) بمعنی تعهد، مسئولیت و وظیفه آمده است (oxford Lenners, advanced dictionary .op .Cit)

تکلیف به معنی وظیفه ای که در مقابل حقوق دیگران بر عهده افراد قرار می گیرد در قرآن کریم هشت بار کلماتی با این ریشه استعمال شده که در شش مورد آن از تکلیف در حد توان سخن به میان آمده است.<sup>۴</sup> در نهج البلاغه نیز موارد فراوانی از مشتقات واژه تکلیف سخن به میان آمده است.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> (فیض، ۱۳۷۶: ۱۰۷ و کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۶۳ و محقق داماد، ۱۳۸۰: ۲۸۶)

<sup>۲</sup> (گرچی، ۱۳۷۸: ۳۱۳، فیض، ۱۳۷۶: ۱۰۷ و گرچی، ۱۳۸۷: ۶۵)

<sup>۳</sup> (معین، ۱۳۷۱: ۱۱۲۷-۱۱۲۸ و زعفرانچی، ۱۳۷۰: ۲۵۶)

<sup>۴</sup> (انعام، ۱۵۲: ۶، اعراف، ۴۲: ۷، طلاق، ۷: ۶۵)

<sup>۵</sup> (نهج البلاغه، نامه ۵۱/ حکمت ۷۸ و ۴۰۴).

برخی از محققین معتقدند که تکلیف متوقف بر قدرت عقلی و شرعی است و در غیر این صورت شخص، مکلف به شمار نمی‌رود.<sup>۱</sup>

#### ۴- حکم و تکلیف

از بررسی متون چنین به دست می‌آید که نسبت بین حکم و تکلیف، نسبت عموم و خصوص مطلق است. به این نحو که حکم از اطلاق بیشتری نسبت به تکلیف برخوردار است. به عبارت دیگر تکلیف قسمی از احکام است و قسم دیگر آن احکام وضعی می‌باشد. همانطور که از معنای تکلیف بر می‌آید برخی از احکام انسان را به مشقت می‌اندازند، برخی دیگر مشقت آن چنانی به دنبال ندارند و شاید به همین خاطر است که قسم اول را احکام تکلیفی نامیده و برخی دیگر را احکام وضعی. البته در بین احکام تکلیفی برخی احکام نیز وجود دارند که برداشت حق بودن از آن‌ها نیز می‌رود همچون «اباحه» به عنوان حکم تکلیفی. که در این ارتباط برخی از محققین به درایت و درستی از آن به جواز حکمی در برابر جواز حقی نام برده‌اند.<sup>۲</sup>

#### ۵- حق و حکم

تمیز حق و حکم تا حدودی بستگی به تشخیص قوانین امری و تکمیلی دارد. حق و حکم هر دو نتیجه قانون است. منتهی برخی موارد مصلحتی که در وضع قانون مد نظر بوده، آن قدر مهم است که اراده اشخاص در برابر آن ارزش ندارد. این موقعیت «حکم» نامیده شده است. ولی گاه هدف حفظ منافع خصوصی افراد، تکمیل اراده و رعایت عدالت در قرارداد است. این موقعیت «حق» نامیده شده است.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> (مصباح، ۱۳۸۰: ۱۵۴).

<sup>۲</sup> (گرچی، ۱۳۸۷: ۱۵۵).

<sup>۳</sup> (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۳۷۷).

در لابلاى متون و مقالات، به کاربرد دو گانه‌ى «حق» گاهى در مقابل «حکم» و گاهى در مقابل «تکلیف» برخورد مى‌کنیم و این سؤال در ذهن ایجاد مى‌شود که آیا حق و حکم همان حق و تکلیف است. به عبارت دیگر بین آن دو رابطه همانندى وجود دارد یا اینکه رابطه این دو با هم متمایز و متفاوت است؟

حق از آثار حکم به شمار مى‌رود و باید این گوناگونى را در انواع حکم جستجو کرد یک حکم حق مى‌آفریند و حکمى دیگر که تکلیف ببار مى‌آورد و موقعیتهای حقوقی ایجاد مى‌کند.<sup>۱</sup>

نهایت اینکه وقتى حق در مقابل حکم به کار مى‌رود مقصود معنای اخص حکم (تکلیفی است) نه در مقابل حکم به معنای اعم (تکلیفی و وضعی).<sup>۲</sup>

## ۶- حق و تکلیف

بین حق و تکلیف تمایز بنیادین وجود دارد: در حالی که حق «له» است، تکلیف «علیه» است منتهی حق «له» به معنای اباحه مطلقه نیست و فقط یک بهره‌ی امتیاز و سلطنت برای برخی سواى برخی دیگر است. علاوه بر این در مقابل استیفای حق، نمى توان اجرت دریافت نمود، حال آنکه در مقابل تکلیف، ممکن است اجرت تعلق گیرد.

از بررسی در لابلاى متون مذهبی چنین به دست مى‌آید که حق در مفهوم سنتى همواره ناشى از تکلیف بوده است به عبارت دیگر حقوق از تکالیف ناشى مى‌شده است. اما در دوران معاصر این معادله و موازنه منفى شده و کفه‌ی ترازو به نفع حق سنگین تر شده است. آنچه در این دوران با آن روبرو هستیم، اصل بودن حق و فرع بودن تکلیف است و این بخاطر غلبه گفتمان حق محوری است که در جهان شیوع پیدا کرده است. در این گفتمان که مبتنى بر رویکرد جدید در ارتباط با انسان است، انسان محوری و تفکرات اومانستی غلبه

<sup>۱</sup> (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۳۷۸)

<sup>۲</sup> (صرامى، ۱۳۸۵: ۱۷۱)

یافت و همراه با آن یکی از جلوه های انسان محوری یعنی فرد گرایی پای در میدان نهاد که نتیجه ی آن محوریت حق، جایگزینی حاکمیت ملی به جای حاکمیت الهی، دنیا محوری به جای آخرت محوری و بالاخره جایگزینی اصالت فرد به جای اصالت اجتماعی است و همه چیز بر محور فرد و حق او تعریف گردید. برخی از محققین نیز در راستای محوریت حق در ادیان، چنین استدلال نموده اند که: این که گفته می شود زبان دین، زبان تکلیف است سخنی منطقی نیست. باید توجه داشت که بازگشت تکالیف در اسلام، به حق است زیرا انسان به حکم انسان بودن برای هدفی خلق شده که آن هدف کمال و قرب به خدا و تاملین سعادت ابدی اوست. به عبارت دیگر خداوند از طریق هدایت تشریحی، آدمیان را به حقوقشان آشنا کرده است تا با پذیرش آنها از فرو افتادن در گرداب تباهی حفظ شوند و با بکارگیری و رعایت آن حقوق به هدف خود برسند<sup>۱</sup> یعنی درحالی که حق انسان است که دین را انتخاب نماید موظف است برای حیات معنوی خود کاملترین و سعادت آفرین دین را انتخاب نماید و این وظیفه ای است عقلی.<sup>۲</sup>

از آنچه گفته شد می توان به این نتیجه رسید که در دوران معاصر اصل حق است و تکلیف متفرع بر آن. در عصر کنونی توازن حق و تکلیف بیش از پیش به نفع حق سنگینی می کند تا آنجا که سخن از تصویب قوانینی است که اگر چه در نگاه طرفداران حقوق بشر نوعی حق و در خدمت بشر است. لیکن با هیچ مبنای اخلاقی و شرعی سازگار نیست، این به خوبی موید این نکته است که طرفداران حقوق بشر فارغ از هر گونه دغدغه ی اخلاقی و دینی در صدد جلب منافع و خواسته های بحق و بناحق بشر می باشند و این گونه است که حق بر قله رفیع نهاده و خواستنی می گردد و تکلیف به کناری گذارده و ناخواستنی می گردد.

<sup>۱</sup> (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۶)

<sup>۲</sup> (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۲۰)

به حق نمی توان انکار کرد که تاکید بر تکلیف پذیری و مسئولیت پذیری بهترین شیوه‌ی احقاق حق به شمار می‌رود که در دین نیز به خوبی توصیه شده است. به نظر آنچه مهم است و قابل چشم پوشی نیست، دقت در یکی از خصیصه‌های حق یعنی قابل اسقاط بودن آن است که شاید بتوان گفت تکلیف زاییده حق است. گفتیم که حق قابل اسقاط است و در نتیجه تکلیفی که به موازات حق ایجاد شده به تبع اسقاط حق، ساقط می‌شود مثلاً برخی از محققین آنگاه که می‌خواهند به حقوقی که در برابر آن‌ها تکلیف وجود ندارد، اشاره نمایند به حق ابراء ذمه مدیون اشاره می‌نمایند و استدلال می‌نمایند که وقتی داین حق خود (گرفتن طلب) را که بر ذمه مدیون دارد، ابراء می‌نماید برای مدیون تکلیفی متصور نیست. غافل از آنکه در این جا دو نکته نادیده گرفته شده است: اول آن که در ابراء ذمه، اسقاط حق مد نظر است نه احقاق حق. علاوه بر این، وقتی داین «مورد حق» - که از مولفه‌های حق به شمار رفته - را اسقاط نماید سخن از فرض مولفه سوم یعنی «مکلف - من علیه الحق - امری بعید است. دوم آنکه بر فرض قبول نمودن استدلال محققان، به نظر می‌رسد در فقه امامیه شخص مدیون، می‌تواند از قبول کردن ابراء ذمه بخاطر قرین منت بودن اجتناب ورزد و شخص مدیون با وجود بری الذمه شدن، خود را مکلف به پرداخت نماید.

اما نظرفوق شاید با بررسی نظریه انتزاع احکام، منافات داشته باشد. قایلین نظریه‌ی انتزاع معتقدند احکام وضعی از احکام تکلیفی منتزع می‌شوند و از آنجایی که حق خود نوعی حکم وضعی است لاجرم از احکام تکلیفی منتزع و نشأت گرفته است. پذیرفتن این نظریه، با اصل قرار دادن تکلیف و فرع بودن حق مساوی است.<sup>۱</sup>

نهایتاً می‌توان گفت پاسخ به این سوال بستگی به دید فلسفی در باره‌ی مبانی حق دارد. به این معنا که اگر با عینک اجتماعی نگاه کنیم، اصل، تکلیف است؛ یعنی شخص در جامعه و در مقام اجرای تکلیف امتیازاتی پیدا می‌کند ولی اگر حق را فطری بدانیم اصل، حق و تکلیف استثنا است. اما رویکرد اعتدالی این است که حق و تکلیف هر دو در راستای

<sup>۱</sup> (حکیم، ۱۳۵۸: ۶۹)

همدیگر است و در صورت تعارض، نظام حقوقی بر حق چیره می‌شود. یکی از اموری که به اصطلاح چیرگی مسائل و منافع اجتماعی را بر منافع فردی تعیین می‌کند نظریه‌ی سوء استفاده از حق (اصل ۴۰ ق.ا) است که جزء اصول بنیادین حقوقی است لذا در تعارض بین حق و تکلیف، تکلیف رجحان دارد و در تعارض حق و قانون، قانون.<sup>۱</sup>

### ۷- حق حاکمیت

بحثی در حقوق مطرح شده تحت عنوان «حق حاکمیت». مقصود از حاکمیت: صلاحیت و اختیاری است که دولت در مقام وضع و اجرای قانون یا اداره‌ی کشور بر اشخاص یا سایر سازمان‌های اجتماعی و صنفی تحمیل می‌نماید.<sup>۲</sup>

در این باره سوالی مطرح شده و آن این است که آیا این توانایی و اقتداری که دولت در تحمیل بر اشخاص (شهروندان) دارد حق وی تلقی می‌شود یا تکلیف و حکم؟

حقوقدانان هریک به تناسب دیدگاه خود در باب حاکمیت به سوال فوق پاسخ داده‌اند. برخی همچون «دوگی» منکر حق شمردن حاکمیت اند و حاکمیت دولت را نتیجه اجرای تکلیف دولت بر خدمت‌گزاری و اجرای قواعد حقوقی می‌شمارند و در مقابل برخی حاکمیت را توان اجرای حق برشمرده‌اند.

«کلسن» نیز زنجیره مرتب اصول حقوقی و هر می‌که از نظام حقوقی تصویر کرده برای حق جایی نگذاشته است. در گرایش‌های سوسیالیستی همه چیز تکلیف است و انسان هیچ حقی جز اجرای تکلیف خود ندارد.<sup>۳</sup>

با این حال این شبهه از آنجا ناشی شده که سلطه‌ای که به منظور اجرای تکلیف به شخص داده می‌شود نتیجه‌ای نزدیک به حق به بار می‌آورد و در ذهن دو مفهوم حق و حکم در هم آمیخته می‌شود. مثلاً نگهداری و تربیت فرزند تکلیف پدر و مادر

<sup>۱</sup> (صرامی، ۱۳۸۵: ۱۴۵)

<sup>۲</sup> (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۸۶)

<sup>۳</sup> (همان: ۱۸۷)

است (۱۲۸۷ق.م) ولی اجرای این حکم اختیاراتی به پدر و مادر می دهد که شبیه حق است. در حقیقت اختیار و قدرت دولت نشان حق مالکیت او نیست. نتیجه و لازمه‌ی اجرای تکالیفی است که به دلیل تصدی این منصب ملی برعهده دارد بنابراین باید گفت که توان واقتداری که به دولت داده شده و به صورت حق جلوه‌گر شده است چیزی جز لازمه‌ی اجرای تکلیف نیست و در حقیقت از سنخ احکام است و نه حقوق.<sup>۱</sup>

#### ۸- منشأ حق در حقوق اسلام و حقوق بشر

در حقوق اسلام خداوند منشأ و صاحب حق است. اسلام دین تسلیم و بندگی در برابر خداوند- که حق مطلق است می باشد. از آنجائی که خداوند منشأ حق است هم اوست که واضع قانون به شمار می رود و بر طبق قوانین و احکامی که وضع کرده است حقوقی برای بندگانش وضع و حد و حدود آن را معین نموده است.

در حقوق اسلام قانون صادر شده از سوی حق تعالی «حکم» نام دارد. در این معنا اسلام احکام دارد، نه قوانین و در قرآن و فقه صحبت از حکم شده است نه قانون.

در اسلام، دین بر اساس فطرت است آن هم فطرتی که مردمان بر آن سرشته شده اند. رابطه انسان و خداوند مبتنی بر عهد ازلی است در این عهد افراد و رب یک سری حقوق و تکالیفی بر ایشان متصور است. بنده حق دارد تا راهنمایی و هدایت شود و رب مکلف است تا راهنمایی کند چرا که عقاب بلابیان قبیح است. بنابراین در صورتی که خداوند راه را نشان دهد ولی بنده از راه به بیراهه رود خود مسئول و باید مترصد عواقب و نافرمانی خود باشد آنجا که خداوند به تکلیف خود اشاره نموده «انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا» (الانسان، ۲:۷۶) یعنی این که آنچه بر عهده من به عنوان خالق بوده راهنمایی و ارسال رسل جهت هدایت است و این انسان است که مختار است به راه راست برود و شکر گزار باشد و یا اینکه به گمراهی برود و ناسپاس باشد.

<sup>۱</sup> (همان: ۱۹۷)

اما در حقوق غربی منشا حق، فرد انسانی است که گاه این فرد از جنبه زور و قدرت و گاه از جنبه توافق و قرارداد اجتماعی حق را ایجاد می نماید و برخی دیگر منشا حق را طبیعی تلقی نموده‌اند.<sup>۱</sup>

### ۹- مبنا یا مبانی حق و تکلیف

بی شک حق و تکلیف بر مبنا یا مبانی مختلف بنیان نهاده شده است که این امری بدیهی است. به عبارت دیگر هر حق و تکلیفی بر یک بنیان یا بنیان های متفاوت مبتنی گردیده که بدون شناخت آن، بررسی رابطه «حق و تکلیف» امری بس دشوار و غیر واقعی می نماید. در گام نخست آنچه مورد بحث می باشد، سخن گفتن از مبنا یا مبانی حق و یا تکلیف است. یعنی آیا حق و تکلیف بر یک بنیان مبتنی است یا بر بنیان های مختلف؟ و در صورت قبول فرض دوم یعنی مبتنی بودن بر بنیان های مختلف، چه رابطه ای بین آنها وجود دارد؟ آیا این رابطه مبانی طولی است یا عرضی؟ یا اینکه هیچ رابطه ای بین آنها وجود ندارد برخی وقتی از مبانی حق در حقوق اسلام نام می برند، به خداوند، انسان، دین و هستی اشاره می نمایند و به انسان و جامعه به عنوان مبانی حق در حقوق بشر اشاره می نمایند.<sup>۲</sup> دقت در موارد مذکور به خوبی مبین این نکته است که در جهان بینی اسلام یگانه مبنا ی حقوق، خداوند باری تعالی است و هم اوست که دستورات خود را در قالب ادیان برای سعادت بشر ارسال و ابلاغ نموده است. در دین که در برگیرنده اوامر و نواهی شارع مقدس است، به خوبی به جایگاه خود خالق، انسان به عنوان خلیفه الله و جهان هستی به عنوان آینه جمال و جلال خالق اشاره شده است. دین مجموعه مقررات و قوانین خالق در جهت نیل برترین آفریده به کمال و سعادت است

<sup>۱</sup> (کاتبی، ۱۳۲۰: ۱۲۱ و جواد آملی، ۱۳۷۵: ۸۶)

<sup>۲</sup> (احمدی، ۱۳۹۱: ۶۴)



در مجموعه معارفی که تحت عنوان دین در اختیار بشر نهاده شده است رویکرد به خالق، انسان و جهان هستی به خوبی ترسیم شده است. با این حال، وجود برخی گزاره ها در دین، موجب شده تا برخی در مباحث انسان شناسی قائل به اصالت فرد و برخی به اصالت جامعه باشند و در بحث جهان هستی، برخی اصالت را به ماده و دیگری اصالت را به وجود دهند. با این حال مبنای حق و تکلیف در اسلام خداوند است، که احکام و دستورات خود را در مجموعه ای تحت عنوان «دین» به مخلوقاتش عرضه نموده است و سایر مبانی ذکر شده مستقیم یا غیر مستقیم به این مبنا برگشت پیدا می‌کند

اما در حقوق بشر خردگرایی و فردگرایی به عنوان اساسی ترین بنیان های حق معرفی شده اند که این خود مبتنی بر رویکرد های مختلفی است که در حقوق مدرن غرب شکل گرفته و آن را نشأت گرفته از حقوق طبیعی، زور و قدرت و گاه جامعه دانسته اند<sup>۱</sup> از بررسی تطبیقی دو مبنای حق در حقوق بشر و حقوق اسلام به وضوح به تفاوت اساسی این دو می توان پی برد. آنجایی که در اسلام مبنای حق خداوند است در حقوق بشر این مخلوق خداوند (انسان) است که مبنای حق در نظر گرفته شده است. او علاوه بر اینکه حق قانونگذاری دارد در برابر هیچ نیروی ماورایی پاسخگو نیست حال آنکه در حقوق اسلام انسان در مقابل خالق خود مسئول تلقی می‌شود و این جاست که باید بین دو مقام تفاوت قایل شد: وقتی که رابطه انسان با خداوند مد نظر است بی شک فرد انسانی مکلف تلقی و اگر هم حقی برایش قابل تصور است ناشی از تکلیفی است که بر دوش او نهاده شده است. به طور مثال پاداش بهشت، شایسته کسانی است که مطیع اوامر و نواهی خداوند بوده و مجازات دوزخ، شایسته کسانی است که راه عصیان پیش گرفته و به نافرمانی از حضرتش پرداخته اند. حال آن که در مقام دوم یعنی ارتباط انسان با سایر مخلوقات این رابطه حق و تکلیف و تلازم آن به خوبی آشکار می‌شود در مقام نخست، فرد انسانی مکلف محض و خداوند ذیحق مطلق است و در نتیجه سخن از تلازم حق و تکلیف بیهوده می نماید. اما در

<sup>۱</sup> (احمدی، ۱۳۹۱: ۸۱)

مقام دوم، حق و تکلیف با یکدیگر تلازم دارند. منتهی اینکه به نحو مطلق سخن از تلازم به میان آمد در ارتباط بین انسان و سایر مخلوقات این برداشت حاصل نشود که بین حق انسان و بطور مثال حیوان تلازمی نیست چرا که حیوان موجودی ذی شعور نیست و از شرایط عامه تکلیف آن است که مکلف قدرت، بلوغ و عقل داشته باشد.

### ۱۰- تلازم حق و تکلیف

بدون تردید حق و تکلیف با یکدیگر تلازم و تضایف دارند. به عبارتی می توان گفت از جنبه های مهم مفهوم حق، پیوستگی آن با مفهوم مطالبه است به طور مثال وقتی گفته می شود فلان شخص حق حیات دارد، معنایش آن است که وی می تواند طلبکارانه از دیگران متوقع باشد که به جان وی تعرض ننمایند.<sup>۱</sup>

فرض وجودی حق را شاید بتوان مبتنی بر مولفه هایی چون صاحب حق (ذیحق)، مورد حق و مکلف (من علیه الحق) دانست. مثلا وقتی سخن از حق نفقه‌ی زوجه به میان می آید در اینجا زوجه، ذیحق، نفقه، مورد حق و زوج مکلف یا من علیه الحق به شمار می رود. یا در حقوق مندرج در اعلامیه حقوق بشر از جمله: امنیت، حیات و آزادی (در صورتی که حق به معنای مصطلح به شمار رود و گرنه در حقوق اسلام به آنها جواز های حکمی گفته می شود) می توان از فرد انسان بعنوان ذیحق و از امنیت، حیات و آزادی به عنوان مورد حق و از سایر افراد انسانی و شاید هم در یک کلام جامعه بعنوان «من علیه الحق» نام برد. تفاوتی که این قسم حقوق با حقوق شخصی دارند در این است که در اینجا مکلف یک شخص خاص نیست بلکه تک تک افراد جامعه هستند و علاوه بر این سنخ تکلیف نیز متفاوت است. در حقوق شخصی سنخ تکلیف اثباتی ولی در این حقوق سنخ تکلیف سلبی

<sup>۱</sup> (نراقی، ۱۳۸۱: ۱۳۷)

است. لذا به نظر می‌رسد برای اینکه بخواهیم تلازم را بنحو اطلاق بپذیریم یکی از لوازم آن این است که تکالیف سلبی را تکلیف بنامیم.<sup>۱</sup>

رابطه ای که بین حق و صاحب حق به وجود می‌آید رابطه «حقیه» نامیده شده که برای این رابطه ها صور مختلفی قابل تصور است.<sup>۲</sup> لذا می‌توان گفت که حق و تکلیف دو نوع تلازم دارند: اول اینکه حق برای یک شخص زمانی معنادار است که دیگران ملزم به رعایت آن باشند. در غیر این صورت قائل شدن به حق، امری لغو و بیهوده است. مثلا وقتی زوجه حق نفقه دارد، شوهر مکلف به پرداخت است و دوم اینکه در قبال ایجاد هر حقی برای افراد در امور اجتماعی تکلیفی نیز بر عهده شخص صاحب حق قرار می‌گیرد. مثلا وقتی برای شخصی حق آزادی اثبات می‌شود وی متقابلا مکلف است از حق خود تا حدودی که به حقوق دیگران آسیب نرسد، استفاده نماید و یا اینکه اگر برای شخص حقوق شهروندی وضع می‌شود وی متقابلا مکلف به رعایت حقوق شهروندی غیر می‌باشد و شاید از همین جا بوده که برخی تصور کرده‌اند که تلازم حق و تکلیف در حقوق متقابل جریان دارد و سخن از حقوقی چون حق عفو در قصاص و حق ابراء ذمه می‌نمایند که در مقابل آنها تکلیفی متصور نیست و استدلال می‌نمایند که وقتی طلبکار حق خود (گرفتن طلب) که بر ذمه بدهکار است را ابراء می‌نماید برای مدیون تکلیفی متصور نیست. غافل از آنکه در اینجا دو نکته نادیده گرفته شده است:

اول آنکه، در ابراء ذمه، اسقاط حق مد نظر است نه احقاق حق و علاوه بر این وقتی داین، مورد حق را-که از مولفه های حق به شمار رفته- اسقاط نماید سخن از فرض مولفه‌ی سوم یعنی تکلیف-من علیه الحق- امری بعید است و نهایتا اینکه اگر قائل به نشأت گرفتن حقوق از تکالیف باشیم این استدلال مقبول نمی‌افتد.

<sup>۱</sup> (راسخ، ۱۳۸۱: ۱۵۲)

<sup>۲</sup> (توسلی، ۱۳۷۷: ۷۰)

دوم آنکه، بر فرض قبول نمودن استدلال محققان، به نظر می‌رسد در فقه امامیه برای مدیون، قبول کردن ابراء ذمه بخاطر قرین منت بودن آن نمی‌تواند مقبول افتد و شخص مدیون با وجود بری‌الذمه شدن خود را مکلف به پرداخت می‌داند.

نکته قابل بحث دیگر آن است که آیا همان طور که در مقابل هر حقی تکلیفی وجود دارد و حق بدون مطالبه را حق نامیدن مسامحه است می‌توان قایل شد که در مقابل هر حقی، حق دیگری هم وجود دارد؟

بدون شک در حقوق متقابل در قبال هر حقی، حق دیگری متصور است مثلاً وقتی که از حقوق متقابل مردم و حکومت سخن به میان می‌آید در مقابل حق مردم، حکومت نیز حقی بر عهده‌ی مردم دارد. به عبارت دیگر در حقوق شهروندی و حقوق اجتماعی در قبال هر حقی، حق دیگری متصور است. در یک طرف حق افراد و در طرف دیگر حق شهروندان و جامعه. اما در غیر حقوق متقابل، اثبات مدعا دشوار است و بطور حتم می‌توان گفت که وقتی داین حق خود از مدیون را طلب می‌کند، مدیون حقی بر داین ندارد و تنها تکلیف بر پرداخت دین دارد.

اما در ارتباط با تلازم حقوق افراد انسانی با سایر مخلوقات و از جمله طبیعت، حیوانات، جمادات و.. نیز باید گفت که اگر چه در حقوق اسلام از حقوق حیوانات، گیاهان و.. سخن رفته و در حقوق بشر از حق بر محیط زیست سالم و.. سخن به میان آمده ولی به سختی می‌توان در این مقام قائل به تلازم شد چرا که تکلیف دارای شرایطی است که از آن جمله است بلوغ، عقل و قدرت؛ که لااقل این شرایط در رابطه با حیوانات، جمادات و.. بی‌معناست و به همین خاطر است که می‌توان از حقوق حیوانات، درختان و.. سخن گفت ولی نمی‌توان از تکالیف آنها سخن راند و در نتیجه تلازم در این حوزه بی‌معناست.



### ۱۱- نظریات مطروحه در حوزه حق و تکلیف مبتنی بر تلازم

در بررسی حوزه پرچالش حق و تکلیف با این همه وسعت معنایی به نظریاتی برخورد می‌کنیم که هر کدام پاره و گوشه‌ای از حقیقت را به همراه دارد. از میان نظریات ارائه شده در این زمینه می‌توان به برخی از آنها اشاره کرد:

#### الف) نظریه حقوق مطلق (محض):

تنظیم بیانیه حقوق بشر و شهروند ۱۷۸۹ فرانسه که در آن صرفاً به حقوق افراد انسانی اشاره شده و از تکالیف سخنی در آن به میان نیامده، موجب بروز این نظریه گردید. بر مبنای این نظریه معتقد شدند که در کنار بیانیه‌ی حقوق، بیانیه‌ای هم برای تکالیف به نگارش در آید تا جایی که «تام پین» در پاسخ به این قبیل افراد اعلام می‌کند بیانیه حقوق، بیانیه تکالیف نیز هست یعنی در عین اینکه صاحب حق هستم متعهد به آن نیز می‌باشم و در نتیجه وی تعامل و تلازم حق و تکلیف را مثل تعامل و تلازم اعضای خانواده دانست<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد رویکرد حق محوری در اعلامیه حقوق بشر نیز برخی را به این نظر واداشته که اعلامیه مذکور فقط حقوق را شامل می‌شود و در آن سخنی از تکلیف به میان نیامده است.

#### ب) نظریه تکالیف مطلق:

برخی از پژوهشگران از جمله «جان استین» از تکالیفی نام می‌برد که حقی در برابر آن قابل تصور نیست. از آن جمله است تکالیفی چون: تکالیف انسان در برابر خداوند، تکالیف فرد به عدم خودکشی، ممنوعیت آزار حیوانات. و در مقابل برخی حقوق وجود دارد که در تعامل با حق هستند و نیز «کلسن» را اعتقاد بر آن است که حقوقی وجود دارد که صاحب آن مشخص نیست مثل تکالیف مربوط به رفاه اجتماعی یا تکالیف صاحبان درآمد به پرداخت مالیات. وی در پاسخ به کسانی که دولت را صاحب حق تلقی کرده اند می‌نویسد که عمل

<sup>۱</sup> (موجد، ۱۳۸۱: ۵۴).

این افراد برای دولت تکلیف ایجاد می‌کند و نه حق. به عبارتی دولت باید صاحبان درآمد را مکلف به پرداخت نماید...<sup>۱</sup>

### ج) نظریه منتخب:

از دقت در نظریات ارایه شده در حوزه حق و تکلیف که هر کدام پاره ای از واقعیت را به همراه دارد می‌توان به این نتیجه رسید که بین حق و تکلیف همواره تلازم وجود دارد. البته مشروط به اینکه: اولاً صرفاً روابط شهروندی و اجتماعی ملاک عمل باشد و نه روابط شهروند با خالق جهان هستی و ثانیاً در بحث تکالیف علاوه بر تکالیف ایجابی، تکالیف سلبی نیز جزء تکلیف به شمار آید.

در نظریه‌ی تلازم که خود به تلازم مطلق و نسبی قابل تقسیم است عقیده بر آن است که حق پیوسته با تکلیف و وظیفه توأم است. بر مبنای این نظریه، چنانچه کسی بر گردن دیگری حقی داشته باشد، «من علیه الحق»، باید حق او را رعایت نماید. خود صاحب حق نیز به پاس توانایی که دارد وظایفی را که اجتماع بر دوش او نهاده، باید انجام دهد. لذا اگر فرزند نسبت به والدین حق تعلیم و تربیت دارد وظیفه دارد نسبت به آنها اطاعت و احترام را رعایت نماید. بر عکس نیز اگر کسی که دیگری را به تکلیفی مکلف می‌نماید بدون تردید حقی اعم از مادی یا معنوی را باید در ارتباط با او مراعات نماید. بنابراین می‌توان گفت که بین حق و تکلیف از دو طرف ملازمه وجود دارد.

در اثبات مدعای فوق می‌توان به بررسی سه عنصر موجود در حق اشاره نمود؛ یعنی عناصر «صاحب حق» (من له الحق)، «مورد حق» (متعلق حق) و بلاخره «شخص مکلف» (من علیه الحق). همان‌طور که صاحب حق می‌تواند یک شخص حقیقی یا حقوقی باشد مکلف نیز اعم از شخص حقیقی و حقوقی است و بنابراین می‌توان جامعه را به لحاظ افراد «مکلف» فرض نمود و اگر چه این مکلف شرایط عامه تکلیف (بلوغ، قل و قدرت) را ندارد لیکن به لحاظ فلسفی جامعه متشکل از افراد خود است و جامعه بدون افراد امری غیر قابل تصور

<sup>۱</sup> (موحد، ۱۳۸۱: ۵۴)

است و مورد حق نیز می‌تواند اعم از حقوق مادی یا معنوی باشد. بنابراین گاه حق برای یک نفر است مثل حق نفقه برای زوجه و گاه حالت عمومی دارد مثل حقوق دولت در برابر افراد.<sup>۱</sup>

مفاهیم در تقسیمی به مفاهیم نفسی و نسبی تقسیم می‌شوند. مفاهیم نفسی فارغ از اضافه هستند ولی مفاهیم نسبی دارای اضافه می‌باشند. مفهوم حق از مفاهیم نسبی و دارای اضافه است. یعنی دارای چند نسبت و اضافه است از جمله اضافه‌ی «من له الحق» به «متعلق حق»، اضافه «من له الحق» به «من علیه الحق» و برعکس. لذا باید گفت حق و تکلیف دو مفهوم متقابل هستند و در امور اجتماعی متقابلاً قرار می‌گیرند منتهی گاهی به شکل صریح و گاه به شکل غیر صریح. ولی در هر حال لازمه حق تکلیف است منتهی باید گفت که هر گاه حقی وضع شود یکی از دو تکلیف ایجابی یا سلبی وجود دارد و این قاعده حتی در حقوق سیاسی همچون حق تعیین سرنوشت و ... نیز وجود دارد.

حق و تکلیف دو نوع تلازم دارند: اول اینکه حق برای یک شخص زمانی معنادار است که دیگران ملزم به رعایت آن باشند در غیر این صورت قایل شدن به حق امری لغو و بی‌بهره است. به طور مثال وقتی زوجه حق نفقه دارد، شوهر مکلف به پرداخت است. و دوم اینکه در قبال ایجاد هر حقی برای افراد در امور اجتماعی تکلیفی نیز بر عهده شخص صاحب حق قرار می‌گیرد به طور مثال وقتی برای شخصی حق آزادی اثبات می‌شود، وی متقابلاً مکلف است از حق خود تا حدودی که به حقوق دیگران آسیب نرسد استفاده نماید و یا اینکه اگر برای شخص حقوق شهروندی وضع می‌شود وی متقابلاً مکلف به رعایت حقوق شهروندی غیر می‌باشد.

نهایتاً اینکه در مقام ثبوت و از نظر ماهیت حق بر همه چیز سلطه دارد ولی از لحاظ صورت و در مقام اثبات اگر حق و تکلیف با هم تعارض پیدا کنند سلطه با قانون است. چون تکلیف، نماینده حق عمومی و حق، نماینده حق خصوصی می‌باشد.

<sup>۱</sup> (راعی، ۱۳۸۴: ۳۹).

### نتیجه گیری

از دقت در تعاریف فقهی و حقوقی حق می‌توان به این نتیجه دست یافت که حق در فقه و حقوق در دو معنا بکار رفته است: یکی معنای توانایی و اقتدار قانونی (حکم تکلیفی) و دیگر به معنای امتیاز یا نفع حمایت شده (حکم وضعی) که در همه‌ی تعاریف ذکر شده مفهومی اعتباری تلقی شده که منشا انتزاع عینی و واقعی دارد. بنابراین در مباحث فقهی و حقوقی حق بیشتر ناظر به حق‌های اعتباری و مجعوله است و از حق‌های تکوینی تحت عنوان حق به معنای حقوقی نام برده نمی‌شود بلکه در معنای عام حکم (اباحه) است.

در همه‌ی دوره‌ها و زمان‌ها حق و تکلیف وجود داشته است. منتهی در برخی از دوره‌ها محوریت با تکلیف بوده است و در برخی از دوره‌ها محوریت با حق. به عبارت دیگر کسی منکر حق یا تکلیف نیست. منتهی در زمان‌های قدیم غلبه با تکلیف بوده و در دوران معاصر اقبال به حق بیشتر و حق مینا قرار گرفته است. با این حال، آنچه در حوزه حق و تکلیف مطرح می‌شود این است که آیا حق اصل است تا تکلیف متفرع بر آن باشد یا به عکس، این تکلیف است که اصل و حق فرع بر آن است؟

از بررسی در لابلای متون مذهبی چنین به دست می‌آید که حق در مفهوم سنتی همواره ناشی از تکلیف بوده است به عبارت دیگر، حقوق از تکالیف ناشی می‌شده است. اما در دوران معاصر این معادله و موازنه منفی شده و کفهی ترازو به نفع حق سنگین تر شده است. آنچه در این دوران با آن روبرو هستیم، اصل بودن حق و فرع بودن تکلیف است و این بخاطر غلبه گفتمان حق محوری است که در جهان شیوع پیدا کرده است. به حق نمی‌توان انکار کرد که تاکید بر تکلیف پذیری و مسئولیت پذیری بهترین شیوه‌ی احقاق حق به شمار می‌رود که در دین نیز به خوبی توصیه شده است. نمی‌توان انکار نمود که تکلیف پذیری و قانون گرایی نشانه‌ی بلوغ و رشد عقلانی افراد است و از دقت قانون گرایی به خوبی مسئولیت پذیری در برابر وظایف مستفاد می‌گردد که خود مبین آن است که قانون هم حقوق اشخاص را مشخص می‌کند و هم مسئولیت و وظایف آنها را. در نتیجه تعادل بین حقوق و تکالیف از آن چنان اهمیتی برخوردار است که تاکید صرف بر حق و کوبیدن بر طبل حق،



موجب نادیده گرفتن تکالیف و روحیه مسئولیت پذیری و نهایتاً سوء استفاده از حق می شود و بر عکس در صورت بیان صرف تکالیف و بدون در نظر گرفتن حقوق اشخاص، موجب خستگی و ابزارشدن اشخاص و در یک کلام عبد شدن افراد می شود که بر خلاف گزاره های انسانی و دینی است که در جای جای آن بر آزاد بودن افراد سخن رفته است نهایتاً می توان گفت حق از آثار حکم به شمار می رود و باید این گوناگونی را در انواع حکم جستجو کرد یک حکم حق می آفریند و حکمی دیگر که تکلیف ببار می آورد و موقعیت های حقوقی ایجاد می کند.

از دقت در نظریات ارایه شده در حوزه حق و تکلیف که هر کدام پاره ای از واقعیت را به همراه دارد می توان به این نتیجه رسید که بین حق و تکلیف همواره تلازم وجود دارد. البته مشروط به اینکه: اولاً صرفاً روابط شهروندی و اجتماعی ملاک عمل باشد و نه روابط شهروند با خالق جهان هستی و ثانیاً در بحث تکالیف علاوه بر تکالیف ایجابی، تکالیف سلبی نیز جزء تکالیف به شمار آید.

## فهرست منابع

### الف) کتب

- آقا بخشی، علی اکبر و مینو افشاری: فرهنگ علوم سیاسی، تهران، چاپار، ۱۳۷۹
- جوادی آملی، عبدالله: فلسفه حقوق بشر، مرکز نشر اسراء، قم، چاپ اول، ۱۳۷۵
- جوادی آملی، عبدالله: حق و تکلیف در اسلام، مرکز نشر اسراء، چاپ اول، ۱۳۸۴
- خلیلیان، خلیل: نگرش بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، انتشارات برهان، بی تا
- دهخدا، علی اکبر: لغت نامه دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷
- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه: درآمدی بر حقوق اسلامی، تهران، سمت، ۱۳۷۲
- ربانی گلپایگانی، علی: نقد مبانی سکولاریزم، قم، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه، چاپ اول، ۱۳۸۲
- راسخ، محمد: حق و مصلحت، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۱
- زعفرانچی، مسعود: فرهنگ دانش (فارسی به فارسی)، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۰
- صرامی، سیف الله: حق، حکم و تکلیف، قم، پژوهشکده علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵

- طباطبایی، محمد حسین: ترجمه تفسیر المیزان به قلم: محمد باقر موسوی همدانی، تهران، کانون انتشارات محمدی: بنیاد فکری و علمی علامه طباطبایی، ۱۳۶۲
- فرهیخته، شمس‌الدین: فرهنگ فرهیخته (واژه‌ها و اصطلاحات سیاسی و حقوقی)، تهران، زرین، ۱۳۷۷
- فیض، علیرضا: مبادی فقه و اصول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۶
- کاتوزیان، ناصر: مبانی حقوق عمومی، تهران، انتشارات دادگستر، ۱۳۷۷
- کاتوزیان، ناصر: مقدمه علم حقوق (مطالعه در نظام حقوقی ایران) تهران، شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا، ۱۳۷۶
- کاتوزیان، ناصر: فلسفه حقوق، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷
- کاتوزیان، ناصر: مفاهیم بنیادی حقوقی مدنی و جزایی، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۸۷
- گرچی، ابوالقاسم: مجموعه مقالات حقوقی، چاپ سوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۸
- موحد، محمد علی: در هوای حق و عدالت، از حقوق طبیعی تا حقوق بشر، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۸۱
- محقق داماد، مصطفی: قواعد فقه بخش مدنی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۰
- مصباح یزدی، محمد تقی: نظریه حقوقی اسلامی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰
- مطهری، مرتضی: یادداشت‌های استاد مطهری، تهران، انتشارات صدرا، بی تا
- مطهری، مرتضی: بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی، انتشارات حکمت ۱۴۰۳، ه. ق.
- محمدی، علی: شرح اصول فقه مظفر، قم، انتشارات دارالفکر، ۱۳۸۱
- نراقی، آرش، اخلاق حقوق بشر، تهران، نشر نگار معاصر، ۱۳۸۸
- نویان، سید محمود: حق و چهار پرسش بنیادین، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۸
- ب) منابع و ماخذ عربی**
- انصاری، مرتضی: المکاسب، تحقیق: سید محمد کلانتر، بیروت، منشورات موسسه النور للطبوعات، ۱۴۱۲
- تهانوی، محمد علی: کشف اصطلاحات الفنون، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون، ۱۹۹۶
- جوهری، اسماعیل بن حماد: تاج اللغة و صحاح العربیه المسمی الصحاح، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۹ ق.
- خویی، ابوالقاسم: مصباح الفقاهه فی المعاملات، به قلم: میرزا محمد علی توحیدی، بیروت، دارالهادی، ۱۴۱۲
- خراسانی، محمد کاظم: حاشیه کتاب فرائد الاصول، قم، مکتبه بصیرتی، بی تا
- فیروز آبادی، محمد بن یعقوب: القاموس المحيط، بیروت، الموسسه العربیه للطباعة والنشر، ۱۴۱۷ ه. ق.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد: معجم مفردات الفاظ القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸



زیبیدی، مرتضی: تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دارالفکر للطباعه والنشر و التوزیع، ۱۴۱۴ه.ق. عسکری، حسن و جزایری، نور الدین: معجم الفروق اللغویه، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ه.ق. نایینی، محمدحسین: منیه الطالب فی حاشیه المکاسب، گردآورنده: موسی نجفی خوانساری، تهران، بی جا

### ج) مقالات

بهشتی، احمد: حق و تکلیف، مجله کتاب نقد، چاپ اول، شماره ۱، صص ۳۶-۳۷  
 توسلی، حسین: مقاله تحلیل حق، مجله حکومت اسلامی، بهار ۱۳۷۷، شماره ۷، صص ۷۰-۷۲  
 جوادی آملی، عبدالله: دینداری حق یا تکلیف، مجله پاسدار اسلام، شماره ۲۹۳، اردیبهشت ۱۳۸۵  
 جوادی آملی، عبدالله: نسبت حق و تکلیف در آموزه‌های دینی، پاسدار اسلام، شماره ۲۸۵  
 سروش، عبدالکریم: معنا و مبدا سکولاریسم، مجله کیان، ش ۲۶، صص ۹-۱۱  
 رضا، محمد باقر: معیار تشخیص حق الله و حق الناس و مصادیق مهم آن در فقه مذاهب اسلامی، مجله طلوع، پاییز ۱۳۸۴، شماره ۱۵  
 راسخ، محمد: گفتگو با محمد راسخ، بازتاب اندیشه، ۱۳۸۹، شماره ۳۳  
 رمضان، علی: معنای حق در نگاه اندیشمندان اسلامی، سال اول، ۱۳۹۰، شماره دوم، صص ۸۹-۱۱۱ (فصلنامه علمی- تخصصی، نشریه معرفت حقوقی)  
 کاتبی، حسین قلی: مفهوم و منشأ حق، نور، مجموعه حقوقی، ش ۲۴۰، صص ۱۲۱۲-۱۲۱۰  
 نبویان، سید محمود: جستاری در انواع حق، فصلنامه معرفت فلسفی، تابستان ۸۷، صص ۱۲۹-۱۶۴  
 نبویان، سید محمود و حسینی نسب، سید مصطفی، تبیین و نقد نظریه هوفلد در تقسیم حق، حکومت اسلامی، سال چهاردهم، شماره دوم، تابستان ۸۸

### د) پایان نامه ها

احمدی، فاطمه، بررسی تطبیقی تلازم حق و تکلیف در حقوق بین الملل بشر و حقوق اسلامی، دانشگاه ارومیه، ۱۳۹۱  
 صادقی، حبیب، رویکردی نوین به ولایت قهری کودکان در فقه و حقوق مدنی، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱